

همسویی هنری و محتوایی طنز حافظ و عبید زاکانی

محمدحسین نیکدار اصل

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه یاسوج

چکیده

در تاریخ طنز کلاسیک فارسی، قرن هشتم از درخشان‌ترین دوره‌های طنز اجتماعی است. از یک طرف ظهور شاعر بزرگ و ارزشمندی چون حافظ، که ضمن به کمال رسانیدن قالب غزل، با گنجاندن رشته‌های ظریفی از طنز، لذتی دو چندان در اشعارش پدید آورد و از طرف دیگر ظهور منتقد و طنزپرداز بزرگ، عبید زاکانی، آثار ماندگاری در نظم و نثر به ادبیات ایران تقدیم کرد. این دو هنرمند اندیشمند در یک محدوده زمانی و مکانی با هم زیسته و اشتراکات فکری فراوانی با هم داشته‌اند. یکی از این اشتراکات استفاده از طنز در بیان انتقادات اجتماعی بوده است. در این پژوهش نخست شیوه‌های طنزآفرینی در آثار دو شاعر مذکور بررسی و تحلیل شده است. هر دو برای این که انتقاداتشان نافذ و تأثیرگذار باشد، از تکنیک‌های طنزآفرینی چون طنز موقعیت، تضاد شخصیت، بزرگ‌نمایی، کوچک‌نمایی، ایهام، تعلیل طنزآمیز، تناقض، کنایه، ایجاز، جناس و استعاره تهکمیّه استفاده کرده‌اند. سپس به بررسی کارکرد موضوعی طنزهای هر دو شاعر پرداخته‌ایم، که در برابر مسائلی چون انحرافات اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زبان به انتقاد گشوده‌اند. طنزهای دو شاعر مذکور بیشتر حول محور تبدیل ضدا ارزش‌ها به ارزش‌ها می‌گردد، که توسط شخصیت‌های برجسته جامعه، در پوشش دینداری و دانش‌ورزی به ریا و فریب عوام می‌پرداختند.

واژگان کلیدی: طنز، انتقاد، حافظ، عبید زاکانی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

۱- مقدمه

۲- بیان مسئله: www.anjomanfarsi.ir

طنز در اصل واژه‌ای عربی است که مثل هزاران واژه‌ی دیگر از این زبان به زبان فارسی راه یافته و در آن جای گیر شده است. در لغت‌نامه‌ی دهخدا ذیل واژه‌ی طنز این معانی آورده شده: فسوس کردن، فسوس داشتن، افسوس داشتن، افسوس‌کن، طعنه، سخریه، بر کسی خندیدن، عیب کردن، لقب کردن، سخن به رموز گفتن، ناز و... و طنز کردن به معنای: طعنه زدن، عیب‌جویی و تمسخر آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل طنز)

صرف‌نظر از معنای لغوی، طنز به‌عنوان یک اصطلاح ادبی به شیوه‌ایی اطلاق می‌شود که شاعر یا نویسنده برای به تصویر کشیدن ناهنجاری‌ها و کج روی‌های موجود در جامعه از آن استفاده می‌کند و برای این کار از تکنیک‌های خاصی استفاده می‌نماید. می‌توان طنز را در اصطلاح ادبی این‌گونه معنی کرد: «طنز از نظر محتوا - نه قالب - یکی از انواع ادبی است که نویسنده در آن، علل و مظاهر واپس‌ماندگی و معایب و مفاسد و ناروایی‌های دردناک جامعه را به قصد اصلاح، با چاشنی

خنده به‌طور برجسته و اغراق‌آمیز و توأم با اشاراتی به وضع معمول زندگی بیان می‌کند.» (شوقی نوبر، ۱۳۷۲: ۱۱۵) بنابراین - این می‌توان خنده را یکی از اساسی‌ترین کارکردهای طنز دانست زیرا «طنز با آفریدن خنده، روحیه‌ی انسان را برای پذیرش بیشتر آن چیزی که دوست ندارد بشنود و آنچه نمی‌خواهد به گوشش بخورد و با چشمش ببیند و آنچه نمی‌خواهد بداند، آماده می‌کند.» (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۴۳۶) اوضاع اجتماعی ایران در قرن هشتم به حدی ناسالم و معیوب بود که فساد علاوه بر حوزه سیاست، در حوزه‌ی دین نیز راه یافته بود و چنین وضعیت تأسف‌آوری در این دوره سبب شد بدبینی ادیبانی اندیشمند چون حافظ و عبید نسبت به این شرایط بیمارگونه و نابهنجار جامعه برانگیخته شود و با زبانی طنزآمیز عاملان آن را به باد انتقاد بگیرند.» اصولاً طنزنویسی هنر و رندی است. تندترین انتقادات، عمیق‌ترین مفاهیم، بیشترین گلایه‌ها را با رندی طنزنویسی می‌شود گفت.» (همان: ۴۳۶) مانند آنچه در اشعار حافظ و آثار عبید مشاهده می‌شود. در ادبیات فارسی حداقل تا قبل از قرن هفتم نمونه‌های چشم‌گیری از طنز در آثار شاعران و نویسندگان به چشم نمی‌خورد. «حتی رگه‌های طنزی که در طی قرن ششم به بعد در آثار صوفیه دیده می‌شود، اغلب بیش از آنکه چاشنی سیاسی - اجتماعی داشته باشد، ذوق فلسفی دارد و بیشتر متوجه نظام آفرینش، تقدیر و سرنوشت و آفریننده‌ی جهان هستی است.» (نیکو بخت، ۱۳۸۰: ۹۰) مانند رگه‌های طنزی که در رباعیات خیام دیده می‌شود. تا پایان قرن هشتم هجری، شاعر یا نویسنده‌ای وجود ندارد که مانند حافظ و عبید زاکانی زبان به انتقاد گشوده و در قالب طنز اعتراض خود را بیان نموده باشد؛ به عبارت دیگر می‌توان قرن هشتم هجری را از درخشان‌ترین دوره‌های طنزپردازی ایران به شمار آورد. حافظ و عبید هر دو پرورش‌یافته‌ی دورانی هستند که در آن، ریا، تزویر، فساد و انحطاط اخلاقی به اوج رسیده است. این دو اندیشمند بزرگ، در یک محدوده‌ی زمانی و مکانی باهم زیسته و نشو و نما یافته‌اند و اشتراکات فکری فراوانی باهم دارند. یکی از بارزترین همگونی‌های فکری این دو شاعر، استفاده از طنز در بیان انتقادات اجتماعی است. حافظ و عبید برای تأثیرگذاری بیشتر، طنز را انتخاب کرده و با آن به انتقاد و اعتراض جامعه پرداخته‌اند. حافظ و عبید برای طنزآمیز جلوه دادن کلام خود هر دو از تکنیک‌های بیانی مشترکی چون: بزرگ‌نمایی، کوچک‌نمایی، جناس، استعاره تهکمی و... بهره برده و مسائل مهم و مطرح در جامعه را در قالب کارکردهای موضوعی خاصی همچون مسائل سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و مذهبی بیان نموده‌اند.

www.anjomanfarsi.ir

در این جستار بر آنیم تا ضمن بررسی و تحلیل شگردهای طنز آفرینی و کارکردهای موضوعی طنز در دیوان حافظ شیرازی و آثار عبید زاکانی به مقایسه‌ی آن دو شاعر در این زمینه بپردازیم.

۲- بحث:

۲-۱ تکنیک‌های طنز آفرینی:

شاعر یا نویسنده‌ی طنزپرداز برای خلق اثر طنزآمیز خود از تکنیک‌های مختلفی بهره می‌گیرد که در واقع کاربرد تعمدی این تکنیک‌ها موجب ایجاد طنز می‌گردد. در این قسمت از پژوهش به همانندی‌های تکنیک‌های طنز آفرینی در اشعار طنزآمیز حافظ و کلیات عبید پرداخته می‌شود.

۲-۲ طنز موقعیت

یکی از تکنیک‌های طنز آفرین، طنز موقعیت است. اساس و پایه‌ی این شگرد بر مفاهیم استوار است و تمام سعی و کوشش نویسنده‌ی طنزپرداز بر این است که به خلق فضا یا ایجاد صحنه‌ای پردازد که تجسم و تصویر آن برای خواننده، خنده‌آور باشد. یکی از موارد طنز موقعیت، تجسم شخصیت‌ها در شرایط نامناسب و وضعیتی غیرمعمول است که بیشتر طنزآمیز به نظر می‌رسد. حافظ در اشعار طنزآمیز خود از این تکنیک بهره گرفته و با استفاده از آن به انتقاد از شخصیت‌های منفی‌ای چون امام شهر پرداخته است؛ مثلاً در نمونه‌ی زیر:

زکوی میکده دوشش به دوش می بردند امام شهر که سجاده می کشید به دوش (حافظ، ۱۳۸۱: ۴۰۷)

در این بیت حافظ، امام شهر را که به‌ظاهر ادعای دین‌داری و تقوا دارد، شراب‌خواری سیه مست می‌داند. وی امام شهر را که باید شخصیتی موجه و مثبت داشته باشد، به‌صورت اغراق‌آمیزی غیرموجه و منفی نشان داده و عملی که امام مرتکب شده (از شدت مستی او را به دوش می‌بردند) موقعیتی طنزآمیز ایجاد کرده است که تصور آن برای خواننده، ضمن خنده‌دار بودن، دردناک نیز هست. در این بیت علاوه بر تکنیک یاد شده از جناس و تکرار در کلمه‌ی دوش و بزرگ‌نمایی (اغراق) در شدت مستی امام شهر، استفاده شده است. هم‌چنین تضاد بین شب و روز و عمل امام شهر در شب و روز ضمن اینکه نشان‌دهنده‌ی تزویر دین‌داران روزگار حافظ بوده سبب طنز آفرینی شده است؛ بنابراین در همین تک بیت حافظ از چند روش (طنز موقعیت، تضاد، جناس و بزرگ‌نمایی) برای طنزآمیز کردن شعرش سود جسته است.

عبید نیز در خلق آثار طنز خود از شیوه‌ی طنز موقعیت استفاده کرده است. به‌عنوان مثال در حکایت زیر:

«درویشی در مسجد گیوه در پا، نماز می‌گزارد. دزدی طمع در گیوه کرد. گفت ای درویش با گیوه نماز نباشد. گفت اگر نماز نباشد گیوه باشد.» (عبید، ۱۹۹۹: ۳۰۷)

عبید در این حکایت، یکی از مشکلات جامعه‌ی خود؛ یعنی عدم امنیت در جامعه (که بیشتر نتیجه‌ی فقر اقتصادی و اخلاقی است) بیان می‌کند. مسجد مکانی مقدس و حرم امن الهی است و باید در آن امنیت وجود داشته باشد. عبید معتقد است مردم حتی در مسجد دست از دزدی برنمی‌دارند تصور این‌که کسی در مسجد با گیوه نماز بخواند به‌خودی‌خود موقعیتی خنده‌آور ایجاد می‌کند؛ اما طمع دزدی در چنین مکانی آن‌هم دزدیدن گیوه‌ی درویش خنده‌آورتر و تلخ‌تر است.

۲-۳ تعلیل طنزآمیز:

تعلیل به معنی دلیل آوردن است و گاهی این دلیل با نوعی مغالطه همراه است و در واقع بر پایه خرد، تجربه و یا واقعیت، نادرست و نابجاست. (خرمشاهی، ۱۳۹۰: ۱۹۶) آوردن این استدلال ناموجه برای امری که ظاهراً خلاف عرف یا شرع به نظر می‌رسد گاه باعث ایجاد خنده می‌شود.

حافظ در اشعار خود از این تکنیک استفاده‌ی فراوان کرده است؛ مثلاً:

پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان خیر نهان برای رضای خدا کنند

(حافظ، ۱۳۸۱: ۳۴۵)

برای جلوگیری از ریا در عمل خیر، همواره توصیه شده پنهانی و دور از نظر خلق انجام شود. حافظ نیز از معشوق خود می‌خواهد که او را پنهان از چشم مردم به دیدار بطلبد. شاعر در اصل می‌خواهد این ارتباط مخفیانه باشد تا از طرف حاسدان خدشه نپذیرد؛ اما با تشبیه مضمیر معشوق به منعمان و دلیل طنزآمیزی که برای نمان داشتن این رابطه می‌آورد (رضای خدا) باعث طنز آفرینی شده است. درجایی دیگر بخشندگی خداوند را دلیلی بر باده‌نوشی خود قرار داده و می‌گوید:

می‌خور به بانگ چنگ و مخور غصه و کسی گوید ترا که باده مخور گو هو الغفور

(همان: ۳۶۲)

در طنز عبید نیز استفاده از این تکنیک به چشم می‌خورد. در این بیت:

چون مایه فسق نیست چیزی حاضر بر خیز که ناچار نمازی بکنیم (عبید، ۱۹۹۹: ۲۱۵)

عبید در این بیت علت زهد و عبادت مردم روزگار را عدم وجود اسباب شادی و نشاط (باده‌نوشی) می‌داند. انتساب چنین نمازی به خودش و دلیلی که برای نماز گزاردن ذکر می‌کند، طنزآمیز است.

همچنین در بیت زیر دلیل گناهکار شدن خود را این می‌داند که خجالت می‌کشیده، که به پیشگاه عفو خداوند تهنی دست برود و در حقیقت گناه خود را تشکر در برابر عفو خدا می‌داند؛ زیرا با گناه بندگان بخشاینده‌ی خداوند آشکار می‌گردد این عذر برای گناه خنده‌آور است. در این نمونه با استفاده از شیوه‌ی انتساب و تعلیل طنزآمیز، طنز آفرینی کرده است.

بر در عفو تو ما بی سرو پایان چو عبید تا تهنی دست نباشیم گناه آوردیم (همان: ۱۱۲)

عبید در این بیت به خشک مذهبی زاهدانی که عفو خدا را در نظر نمی‌گیرد نیز تعریضی زده است.

۲-۴ استعاره تهکمی:

تهکم در لغت معنی مسخره کردن، استهزاء و دست انداختن، شکسته و ویران شدن و فروریختن در چاه می‌دهد. در اصطلاح ادبی تهکم نوعی وارونه‌گویی کلامی است که با بیانی طنزآمیز کسی را به ظاهر ستایش کنند، اما در لحنی کاملاً مشخص، در پی تحقیر باشند. (اصلائی، ۱۳۸۵: ۹۴) تقریباً به ذم شبیه به مدح شباهت دارد. مثلاً حافظ در بیت زیر آورده است:

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این

(حافظ، ۱۳۸۱: ۵۵۲)

حافظ در اشعار خود فراوان از تحقیر عقل در برابر عشق سخن می‌گوید و معتقد است که عقل قادر به درک عشق و زیبایی‌های آن نیست. در این بیت نیز وقتی نصیحت‌گو به حافظ پند می‌دهد و او را از عشق بر حذر می‌دارد؛ زیرا تنها هنر عشق را غم آفرینی می‌داند، حافظ او را به تمسخر می‌گیرد و می‌گوید: ای خواجه‌ی به‌ظاهر عاقل (درواقع نادان) که بویی از حقیقت عشق نبرده‌ای، مگر هنری بهتر از این (غم خوردن در راه عشق) وجود دارد؟ در ابیات زیر نیز با تمسخر، زاهد را عالی‌مقام و شیخ را پاک‌دامن می‌داند:

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیت زاهد عالی مقام را (همان: ۷۶)

وقتی که به بدبینی و تنفر حافظ از زاهدان روزگارش دقت شود تهکم‌آمیز بودن این بیت نیز دریافته می‌شود. عبید نیز همچون حافظ دید منفی‌ای نسبت به زاهدان، شیخان، واعظان و دیگر مجریان شریعت در عصر خود دارد و همواره در پی تحقیر و استهزاء آنان است و یکی از تکنیک‌هایی که برای استهزاء آن‌ها به کار می‌برد همین تهکم است. مثلاً در بیت زیر با تمسخر، واعظ را فرزانه می‌داند؛ درحالی که در مصرع نخست می‌خواهد کاری کند تا از وعظ او خلاص شود:

چاره آن است که دیوانگی ای پیش آرم تا فراموش کند واعظ فرزانه مرا

(عبید، ۱۹۹۹: ۶۷)

۲-۵ کوچک نمایی:

کوچک نمایی یکی از اساسی‌ترین ابزارهایی است که در آفرینش طنز از آن بهره گرفته می‌شود. طنزنویس هنگامی که می‌خواهد شخصیتی را مورد انتقاد خود قرار دهد او را بی‌ارزش کرده و سعی دارد به راه‌های مختلف او را تحقیر نماید؛ بنابراین «او را از تمام ظواهر فریبنده عاری می‌سازد و او را از هر لحاظ کوچک می‌کند. این کار می‌تواند به صورت‌های مختلف انجام گیرد، می‌تواند از لحاظ جسمی، معنوی و یا به شیوه‌های دیگر باشد.» (جوادی، ۱۳۸۴: ۱۷)

حافظ در انتقاد از شخصیت‌های منفور در اشعار خود، آن‌ها را تحقیر کرده و گاه با شدتی بیشتر آن‌ها را تا مرتبه حیوانی پایین آورده و به حیوان تشبیه کرده است. گاه نیز به تناسب نفرتی که از این شخصیت‌ها به واسطه‌ی ریاکاری و رفتار دوگانه‌شان دارد، به تحقیر همه‌ی مظاهر شریعت می‌پردازد؛ مانند آنچه در نمونه‌های زیر بیان می‌شود:

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی زان میان حافظ دلسوخته بد نام افتاد

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۹۲)

حافظ با حریف و نظرباز خواندن صوفی که در اصل باید از این صفات نکوهیده بری باشد به تحقیر و کوچک کردن آن‌ها می‌پردازد و می‌گوید همه‌ی آن‌ها نظرباز و حریف‌اند ولی به واسطه‌ی پنهان‌کاری و ریاکاری‌شان کسی متوجه نمی‌شود؛ اما حافظ دلسوخته چون ریاکار و اهل تظاهر نیست بدنام افتاده است. در بیت زیر نیز صوفی را حیوانی دم‌دار می‌داند:

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبه می‌خورد پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف

(همان: ۴۳۰)

ضمن تحقیر صوفی و بیان حرام‌خواری، او را حیوان خوش‌علفی می‌داند که اشتهای فراوان دارد به خوردن لقمه‌ی شبهه که در حلال بودن آن شک است این تحقیر باعث ایجاد نوعی طنز تلخ شده است. در جایی دیگر صوفی را به صیادی تشبیه می‌کند که دام خود را گسترده و قصد حقه‌بازی با فلک حقه‌باز را دارد و این تشبیه، خود نوعی تحقیر و کوچک نمودن است:

صوفی نهاد دام و سر حقه‌باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد

(همان: ۲۸۶)

یکی از اشتراکات فکری حافظ و عبید، انتقاد از ریا و تظاهر و عوام‌فریبی کسانی است که در لباس دین و شریعت به فریب مردم می‌پردازند. عبید همچون حافظ همواره در پی مبارزه و افشاگری علیه ریاکاران است و آنان را تحقیر می‌کند. برای مثال در تحقیر صوفیان، آن‌ها را به صیاد تشبیه کرده است:

صوفی را گفتند جبه‌ی خویش را بفروش. گفت صیاد دام خود را بفروشد با چه چیزی صید کند؟ (عبید، ۱۹۹۹: ۴۱۴)

در جایی دیگر آن‌ها را به گربه تشبیه کرده و می‌گوید:

آه از این صوفیان ازرق پوش که ندارند دین و دانش و هوش
رقص را همچو نی میان بسته لوت را همچو سفره حلقه به گوش

از پی صید در پس زانو مترصد چو گربه‌ی خاموش (همان: ۶۲)

توصیفی که عبید از شخصیت این صوفیان می‌کند تحقیرآمیز و برای خواننده خنده‌آور است. عبید صوفیان را بی‌دین و دانش و عقل معرفی می‌کند که اهل رقص و سماع هستند حریص و طماع‌اند و گوشه‌نشینی و خاموش نشستن آن‌ها را نشانه‌ی تعبد آن‌ها نمی‌داند؛ بلکه کمینی برای صید قدرت و مقام و منزلت اجتماعی می‌داند. حافظ نیز بیتی دارد که در آن، زاهدان ریاکار را به گربه تشبیه کرده و می‌گوید:

ای کبک خوش خرام که خوش می‌روی به ناز غره مشو که گربه زاهد نماز کرد

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۸۶)

۶-۲ تضاد شخصیتی: گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یکی از ساده‌ترین و زیباترین راه‌های طنزپردازی، استفاده از تضاد شخصیت است. طنزپرداز سعی می‌کند با وارونه نمایش دادن مفاهیم و موقعیت‌ها باعث ایجاد طنز و خنده شود. آنجا که شخص بی‌سواد را دانشمند و یا عالمی را نادان جلوه می‌دهد از تضاد شخصیت استفاده کرده است. حافظ و عبید در آثار خود از این تکنیک استفاده کرده‌اند. مثلاً زاهد که باید مظهر تقوی و ایمان باشد بی‌دین و صوفی را حرام‌خور یا مفت‌خور، خطیب و واعظ را نادان جلوه می‌دهند؛ مثلاً حافظ در بیت زیر می‌گوید:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به زمال اوقاف است (همان: ۱۲۶)

فقیه کسی است که در مورد مسائل مربوط به فروع شرع فتوی می‌دهد و به‌طورقطع چنین کسی باید هوشیار و آگاه باشد ولی وقتی حافظ مست بودن را برای فقیه آن‌هم زمانی که فتوی صادر می‌کند، می‌آورد، نوعی تضاد را به وجود می‌آورد که طنزآمیز به نظر می‌رسد. خنده‌دارتر آن‌که زمانی مردم را از مصرف مال وقف بر حذر می‌دارد که مست است و هوشیار نیست شاید اگر مست نبود حکم بدتری می‌داد. در بیت زیر نیز محتسب (که مسئول نهی از منکرات است) را سب و کش می‌داند:

صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست تا دید محتسب که سبو می کشد به دوش

(همان: ۴۰۵)

محتسبی که شراب‌خوار باشد دچار تضاد شخصیتی است؛ زیرا او نه تنها نباید می‌بنوشد؛ بلکه باید دیگران را نیز از شراب‌خواری منع کند.

عبید نیز از این تکنیک بسیار بهره گرفته و شخصیت دوگانه‌ی متظاهران ریاکار را به باد انتقاد گرفته است و در قالب حکایات طنزآمیز به تصویر می‌کشد. برای نمونه در این حکایت: «شخصی در باغ خود رفت. صوفی و خرسی را در باغ دید صوفی را می‌زد و خرس را هیچ نمی‌گفت. گفت ای مسلمانان آخر من کم از خرسم؟ چرا مرا می‌زنی و خرس را نمی‌زنی؟ گفت از بهر آنکه خرس می‌خورد و همان‌جا می‌رید و تو هم می‌خوری و هم می‌بری.» (عبید، ۱۹۹۹: ۳۰۱)

صوفی شخصی است که بنیاد فکری او بر کناره‌گیری از دنیا و روی‌گردانی از آن بنا شده است؛ اما عبید در این حکایت صوفی را شخصی حرام‌خور و دزد معرفی می‌کند که بیانگر تضاد شخصیتی بارزی است.

۷-۲ تناقض :

«تناقض در لغت به معنی باهم ضدونقیض بودن، ضد یکدیگر بودن، ناهم‌تایی و ناسازی است و در لفظ در صورتی است که یکی از آن دو، امری را اثبات کند و دیگری نفی» (داد، ۱۳۸۵: ۱۶۷) تناقض از دیدگاه ادبی جمله‌ای است خبری که در ظاهر خود را نقض می‌کند؛ اما در پس معنای ظاهری که دارد بازگوکننده حقایق پنهان دیگری است که نسبت به جنبه‌ی ظاهری خبر برتری دارد. تناقض به‌عنوان یکی از ابزارهای کارآمد در طنز آفرینی نیز محسوب می‌شود. حافظ و عبید در طنزهای خود هر دو از این تکنیک استفاده کرده‌اند. حافظ در بیت زیر می‌خواری را که در اصل سبب مستی می‌شود، باعث عاقل شدن صوفی می‌داند: «باز به یک جرعه می‌عقل و فرزانه شد صوفی مجلس که دی جام قده می‌شکست»

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۷۰)

چون صوفی با نوشیدن می‌نمی‌تواند به ریا و تزویر بپردازد، از این رو حافظ او را هنگامی که شراب می‌نوشد عاقل و فرزانه می‌داند. در رو‌ساخت بیت این تناقض سبب طنز آفرینی شده است.

صوفی حقیقی شراب‌خوار نیست؛ اما حافظ با شراب‌خوار دانستنش او را تحقیر کرده و با آوردن کلمه‌ی باز، تعریضی می‌زند به این‌که نخستین بار نیست که شراب می‌نوشد؛ بلکه قبلاً هم شراب‌خوار بود؛ اما مدتی توبه کرده ولی باز با یک جرعه می‌عقل شد. در بیتی دیگر، حافظ شراب‌خواری و رندی و نظربازی را هنر خود می‌داند درحالی‌که این موارد هنر محسوب نمی‌شود و با هنر تناقض دارد

عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

(همان: ۴۹۲)

عبید نیز از این تکنیک در آثار خود استفاده کرده و با تناقض‌های زیبایی طنز آفرینی کرده است؛ وی نیز مانند حافظ شراب‌خواری، رندی و شاهدبازی را هنر خود خوانده و می‌گوید:

شراب‌خوارم و نرآد و رند و شاهد باز مرا زدست هنرهای خویشتن فریاد

(عبید، ۱۹۹۹: ۲۲۲)

نمونه‌ی دیگر:

به گنج فراغت گرت راه نیست ز دیوانگان راهنمایی طلب (همان: ۶۹)

تناقضی که باعث ایجاد طنز آفرینی در این بیت شده راهنمایی طلبیدن از دیوانگان است؛ زیرا دیوانگان فاقد عقل هستند و نمی‌تواند کسی را راهنمایی کنند. البته منظور عبید این است که انسان‌های دیوانه به فراغت خاطر رسیده‌اند و اگر می‌خواهی به آسایش برسی تو هم مانند دیوانگان عقل مادی و حسابگر را کنار بگذار.

۲-۸ جناس تام :

جناس در لغت به معنی هم‌جنس بودن است و در اصلاح ادبی آن است که دو واژه‌ی مشابه با معانی مختلف در کنار هم قرار بگیرد. جناس کاربردهای متفاوتی دارد یکی از این کاربردها در عرصه‌ی طنز آفرینی است. «در کاربرد طنزآمیز، جناس خود حالت مبالغه‌آمیز، تصنعی، عمدی یا غیرعمدی پیدا می‌کند.» (اصلائی، ۱۳۸۵: ۹۵)

حافظ در اشعار خود از این تکنیک استفاده کرده و باعث خلق طنز شده است. مثلاً:

حافظ دهم توبه ز روی تو، زهی روی
هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست

(حافظ، ۱۳۸۱: ۱۶۸)

در مصرع نخست «روی» اول به معنی چهره و «روی» دوم به معنای این است که چقدر زاهد پررو و بی‌شرم است. این جناس تام به طنزآمیز شدن بیت کمک کرده است.

عبید نیز از جناس در طنز آفرینی بهره گرفته است و با استفاده از این تکنیک معانی خنده آور و طنزگون خلق کرده چنان- که در حکایت زیر آمده است:

«مولانا قطب‌الدین به عیادت بزرگی رفت. پرسید که چه زحمت داری؟ گفت تبم می‌گیرد و گردنم درد می‌کند؛ اما شکر است که یکی دو روز است که تبم پاره‌ای شکسته است اما گردنم همچنان درد می‌کند گفت غم مخور و دل خوش دار که آن نیز در این دو روز شکسته می‌شود.» (عبید، ۱۹۹۹: ۳۰۱)

بین «شکستن» در جمله‌ی «اما شکر است که یکی دو روز است که تبم پاره‌ای شکسته است.» و جمله‌ی «گفت غم مخور و دل خوش دار که آن نیز در این دو روز شکسته می‌شود.» جناس تام وجود دارد که در اولی به معنای کم شدن تب و در دومی به معنی خرد و شکسته شدن گردن و در نتیجه هلاک شدن است. عبید با استفاده از صنعت جناس دعای مولانا را با بیانی طنزآمیز مطرح کرده است.

«مجدالدین همگر زنی پیر و بدشکل در اصفهان داشت. روزی پیش اتابک سلغر شاه نشسته بود. غلامی در گوشش گفت که خاتون به خانه فرود آمد. گفت ای کاش خانه به خاتون فرود آمدی!» (همان: ۲۹۱)

دو کلمه‌ی فرود آمدن در دو معنی مختلف وارد شدن و خراب شدن باعث ایجاد طنز شده است.

۲-۹ بزرگ نمایی:

بزرگ‌نمایی یکی از تکنیک‌های رایج در طنزپردازی است که طنزپرداز با به‌کارگیری آن در توصیف ویژگی‌های اخلاقی و اغراق و مبالغه در نشان دادن زشتی‌ها و نواقص سعی در برجسته‌سازی عیوب و رذایل دارد. «وقتی طنزپرداز کسی را احمق‌تر از آنچه هست، می‌نماید، وقتی جرم و گناهی را بیشتر از واقعیت نشان می‌دهد و آنگاه که رویداد کوچک را تا حد غیرقابل‌باوری بزرگ می‌کند، در حقیقت به مخاطب خود این واقعیت را گوشزد می‌کند که عیوب و رذایلی که به طنز کشیده شده‌اند به‌قدر کافی بزرگ هستند؛ اما چون برخی از دیدن واقعیت آن ناتوان‌اند، طنزپرداز مجبور می‌شود آنها را با ذره‌بین به‌صورت واقعی به مخاطب نشان دهد و حقیقت و ماهیت آن را بهتر بشناساند.» (دهقانیان، ۱۳۸۶: ۱۶۰)

حافظ در اشعار خود برای نشان دادن فساد و ریای افراد متظاهر به دین، از این تکنیک بهره گرفته است؛ مثلاً:

نه به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود آنچه با خرّقه‌ی صوفی می‌انگوری کرد

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۵۴)

حافظ باده‌نوشی صوفی را با بزرگ‌نمایی و اغراق بیان کرده و می‌گوید آن‌قدر باده نوشیده و خرّقه‌اش را می‌آلود کرده که رنگ می‌بر خرّقه‌اش با صد آتش نیز از بین نمی‌رود. هم‌چنین در بیت زیر:

حدیث حول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی است که از روزگار هجران است

(همان: ۱۷۱)

حافظ فراق یار را چنان هول‌انگیز و سخت می‌داند که معتقد است روز قیامت با همه‌ی بیم و هراسش برای واعظ شهر در مقابل آن کنایه‌ای بیش نیست. حافظ با این بزرگ‌نمایی بی‌غمی واعظ شهر و غم او (ترس از روز قیامت) را به سخره گرفته است.

عبید نیز از این شگرد برای بیان معایب رایج در عصر خود استفاده کرده است؛ مثلاً در نمونه‌ی زیر فقر اقتصادی را با بزرگ‌نمایی و اغراق در قالب حکایت به تصویر کشیده است: «جنازه‌ای به راهی می‌بردند، درویشی با پسر بر راه ایستاده بودند. پسر از پدر پرسید که در این جنازه چیست؟ گفت آدمی. گفت به کجاش می‌برند؟ گفت به جایی که نه پوشیدنی باشد و نه خوردنی، نه آب و نه نان، نه هیزم و نه آتش، نه زر، نه سیم، نه بوریا و نه گلیم. گفت بابا مگر به خانه‌ی ماش می‌برند.» (عبید، ۱۹۹۹: ۲۹۲)

موش و گربه در توصیف شخصیت و رفتارهای موش و گربه و در ریش‌نامه در توصیف ریش نیز از این تکنیک استفاده شده است.

۲-۱۰ ایجاز:

ایجاز به معنی خلاصه‌گویی و پیراستن سخن از زوائد و حواشی است به‌طوری‌که بیشترین معانی در محدودترین الفاظ ارائه می‌شود. این صنعت در طنزپردازی نیز هنرمندانه به کار گرفته می‌شود تا بر لذت و زیبایی طنز بیفزاید. حافظ و عبید

هر دو از این تکنیک بهره گرفته‌اند و با کمترین لغات وسیع‌ترین معانی را به خواننده منتقل کرده‌اند. برای مثال حافظ با ایجازی زیبا در مورد واعظان چنین می‌گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند (حافظ: ۱۳۸۱: ۳۲۹)

حافظ در نهایت ایجاز و فقط با ذکر «آن کار دیگر» طنزی زیبا و پرمعنی آفریده است که بیانگر هر نوع فساد و زشت‌کاری‌ای است که واعظان منبر پرست انجام می‌دهند. عبید نیز در رساله‌ی دلگشا به همین مورد اشاره کرده همچون حافظ، خطیبان منبر پرست را کسانی می‌داند که در خلوت خود کارهای دیگری انجام می‌دهند و تفاوت وی با حافظ در این است که حافظ محتاطانه عمل کرده و از بیان عمل، خودداری می‌کند، اما عبید بی‌باکانه عمل را ذکر می‌کند و می‌گوید: «پسر خطیب دهی بامداد در پایگاه رفت. پدر را دید که... پنداشت که همه روزه چنین باید کرد. روز دیگر پدرش در مسجد امامت می‌کرد. پسر به در مسجد رفت و گفت بابا... یا به صحرا برم؟» (عبید، ۱۹۹۹: ۲۹۳)

حکایات رساله‌ی دلگشا و رساله‌ی تعریفات عبید، نمونه‌ای عالی از ایجاز در طنز است که مفاهیم گسترده‌ای را در ذیل چند واژه ذکر کرده است. «از صوفی و موش چون راه خانه‌ای را شناختند به خدا پناه می‌بریم.» (همان: ۲۷۰)

عبید با تشبیه صوفی به موش به صوفیانی انتقاد کرده که نه تنها قانع و خرسند نیستند؛ بلکه مثل موش به مال دیگران طمع دارد و در پی آندوختن ثروت است.

۲-۱۱ ایهام :

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
ایهام ساختاری «چندمعنایی» دارد. بعضی از زبان‌شناسان آن را در زیر گروه جناس قرار داده‌اند. معمولاً وقتی که طنزپرداز نتواند به راحتی درباره موضوع مورد نظر صحبت کند، ایهام بکار می‌برد. حافظ با ظرافت خاصی از این صنعت برای طنز آفرینی استفاده کرده است؛ مثلاً در نمونه‌ی زیر:

بی چراغ جام در خلوت نمی‌یارم نشست زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۶۰)

«اهل دل» ممکن است ایهامی باشد به: ۱- صوفیان ۲- عاشقان می‌خواهره. چون حافظ در این بیت برای باده‌نوشی خود در خلوت دلیل طنزآمیزی می‌آورد، می‌گوید: من نمی‌توانم بدون فروغ باده به سر ببرم؛ زیرا خلوت اهل دل باید نورانی باشد. منظور واقعی حافظ از اهل دل همان رندان عاشق است ولی کلمه «اهل دل» ما را متوجه صوفیان نیز می‌کند و این در حالی است که کنج دل صوفیان و عارفان نیز باید به واسطه‌ی پرتو معرفت و نور باطن، روشن باشد. این رندی و زیرکی حافظ در به کار بردن «اهل دل» خنده‌آور است.

عبید نیز در داستان «موش و گربه» از صنعت ایهام برای طنز آفرینی استفاده کرده است مثلاً:

حمله ای کرد گربه بر موشان چون مبارز به روز میدانا (عبید، ۱۹۹۹: ۳۹۸)

در این بیت «مبارز» هم می‌تواند به معنی جنگجو باشد و اشاره‌ای به امیرمبارزالدین که عبید با این ایهام امیرمبارزالدین را مانند گربه مردم‌آزار و ریاکار می‌داند.

۲-۱۲ کنایه :

کنایه یکی از تکنیک‌های رایج طنزپردازی است. ساخت چندمعنایی این صنعت هم‌چنین اشاره‌ی پنهان به مطالبی دارد که امکان بیان آزادانه و صریح آن وجود ندارد و در کل منجر به طنز آفرینی می‌شود. نویسنده با انتخاب این روش صراحت و عریانی را به کناری نهاده و با به‌کارگیری کنایه به مخاطب اجازه می‌دهد به کشف واقعیت پردازد و با این کار به توانایی ذهنی مخاطب احترام گذاشته و حس اعتمادبه‌نفس را در او تقویت می‌کند. حافظ نیز با استفاده از صنعت کنایه در اشعارش به طنز آفرینی پرداخته است:

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد یعنی از وصل تماش نیست به جز باد به دست

(حافظ، ۱۳۸۱: ۹۵)

شاعر در مصرع اول ادعا می‌کند که از دولت عشق معشوق مانند سلیمان شده است اما با توجه به کنایه مصرع دوم «باد در دست داشتن» مشخص می‌شود که مراد از باد در دست داشتن شاعر، کار بی حاصل انجام دادن است نه تحت فرمان داشتن باد و همه‌ی موجودات دنیا.

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

در کلیات عبید نیز استفاده از این تکنیک مشاهده می‌شود. برای نمونه در حکایت زیر:

«واعظی بر منبر سخن می‌گفت، یکی از مجلسیان گریه‌ای سخت می‌کرد، واعظ گفت: ای مردمان صدق از این مرد بیاموزید که این همه گریه به سوز می‌کند. مرد برخاست و گفت: ای مولانا من نمی‌دانم که تو چه می‌گویی اما من بزکی سرخ داشتم ریش تو به آن بز می‌ماند، در این دو روز سقط شد. هر وقت که تو ریش می‌جنبانی مرا از آن بزک یاد می‌آید و گریه بر من غالب می‌شود.» (عبید، ۱۹۹۹: ۲۹۰)

عبارت ریش جنبانیدن در این حکایت کنایه از سخن گفتن و اظهارنظر کردن است که حکایت را طنزآمیز کرده است.

طنز و طنزپردازی حافظ و عبید هرچند که شباهت‌های زیادی دارد اما تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود که این امر به این نکته باز می‌گردد که عبید یک سره طنز پرداز است اما طنز یک ویژگی در کنار سایر ویژگی‌های حافظ است. در کلیات

عبید از تکنیک‌هایی برای طنزپردازی استفاده شده است که در غزل‌های حافظ دیده نمی‌شود و می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۲-۱۳ شیوهی لغت‌نامه‌ای:

در این شگرد، نویسنده واژگان را برعکس مفاهیمی که قبلاً رایج بوده معنا می‌کند و با این کار قصد دارد به مخاطب بفهماند که این کلمات در این روزگار به دلیل وجود مفساد و معایب موجود در جامعه معنای واقعی خود را از دست داده‌اند.

خواننده هنگامی که تعریف نویسنده را از واژه‌ای که قبلاً معنای مثبتی داشته می‌بیند، ابتدا شگفت‌زده می‌شود ولی در ادامه با اندکی دقت به تضاد موجود پی می‌برد و منظور طنزپرداز را درمی‌یابد و متوجه می‌شود که عمق مفساد سیاسی و اجتماعی ... آنقدر زیاد است که عبارات و مفاهیم مثبت نیز معنای حقیقی خود را از دست داده، این شیوه مورد توجه عبید زاکانی بوده است. فایده‌ی این شیوه طنزنویسی خلاصه و موجز بودن آن است.

صوفی باید نسبت به تعلقات دنیوی بی‌توجه باشد ولی چون صوفیان روزگار عبید این‌گونه نیستند و افرادی طماع هستند صوفی را این‌گونه معنی می‌کند: صوفی: آنکه هرگز سیر نشود.

یعنی آنقدر به تعلقات دنیوی وابستگی دارد که هیچ‌گاه سیر نمی‌شود.

هم‌چنین عسس که در اصل باید حافظ امنیت مردم باشد راهزن و دزد می‌داند: عسس: آن‌که به شب راه زند و به روز از بازار اجرت خواهد.

امام شهر که باید دین‌دار باشد و از اخلاص و ایمان قوی‌ای برخوردار باشد، ریاکار و نماز فروش می‌داند:

الامام: نماز فروش

این تعاریف نشان‌دهنده‌ی اوضاع پریشان روزگار شاعر است که عاملان حکومت و دین خود سبب این پریشانی شده‌اند.

www.anjomanfarsi.ir

۲-۱۴ نقیضه پردازی:

یکی از تکنیک‌های رایج در حوزه‌ی طنز نقیضه پردازی یا پارودی است. نقیضه پردازی به معنی تقلید تمسخرآمیز از سبک شعر، نثر یا به‌طور کلی اثر ادبی است که در این کار تلاش می‌شود، ویژگی سبکی بیان صاحب اثر اصلی تا حد بسیار زیادی رعایت گردد. در حقیقت در نقیضه پردازی فرم اصلی اثر مورد تقلید حفظ، اما معنی آن عوض می‌شود. عبید در خلق آثار طنزآمیز خود از این تکنیک زیاد بهره گرفته و دو اثر خود را بر این اساس خلق کرده است. عبید رساله‌ی صد پند خود را بر اساس رساله‌ی پندنامه‌ی ارسطو و اخلاق الاشراف را به تقلید از رساله‌ی اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین به وجود آورده است. این رساله در هفت باب، تحت عناوین حکمت، شجاعت، عفت، عدالت، سخاوت، حلم و وقار و در باب هفتم به حیا، وفا، صدق، رحمت، شفقت تنظیم شده و مقصود عبید در این رساله

بیان مفسد و اخلاق و اوصاف رجال روزگار بوده است «انتخاب چنین اسمی در برابر کتاب «اوصاف الاشراف» خواجه‌نصیرالدین طوسی، از باب طعنه و تمسخر بوده است. مقصود عبید در این رساله در واقع، بیان مفسده‌ها و زشتی‌های اخلاق مردان روزگار وی بوده است.» (صفا، ۱۳۷۴: ۲۲۷)

۲-۱۵ استشهدای طنزآمیز قرآنی :

یکی دیگر از تکنیک‌هایی که عبید مورد استفاده قرار داده است، استشهدای طنزآمیز وی از آیات قرآن است. برداشت‌های عبید از آیات قرآنی خلاف واقع و مغایر با معانی حقیقی آن است و همین باعث ایجاد طنز گردیده است. در رساله‌ی اخلاق الاشراف و رساله‌ی دلگشا از این نمونه استفاده کرده است. برای نمونه:

«شیخ شرف‌الدین در گزینی از مولانا عضد الدین پرسید که خدای تعالی مشایخ را در قرآن کجا یاد فرموده است؟ گفت پهلوی علما. آنجا که می‌فرماید: هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (عبید، ۱۹۹۹: ۲۸۴) عبید به این آیه‌ی قرآن در رسیدن به هدف خود که تحقیر مشایخ به نادانی است استناد کرده است.

یکی از دلایل مهم همگونی‌های طنز و طنزپردازی حافظ و عبید، زندگی در زمان و مکانی است که در سوگیری اندیشه هر دو هنرمند موثر است بنابراین شکل‌گیری و شخصیت‌یابی طنز حافظ و عبید در این موضوع‌ها و زمینه‌ها رقم خورده است:

۲-۱۶ زمینه‌ها و موضوع‌های مشترک طنز حافظ و عبید

۲-۱۶-۱ مسائل اجتماعی - اخلاقی

جامعه‌ایی که در آن انحرافات اجتماعی، فسادهای اخلاقی و قدرت‌نمایی‌های زورمندان سیاسی و معایبی از این قبیل موج می‌زند، بستری مناسب برای جوانه زدن و رویش طنزپردازی است، به‌ویژه جامعه‌ایی که در آن، بنا بر شرایط خفقان‌آور، آزادی رخت بر بسته باشد و کسی را یارای سخن صریح و انتقاد مستقیم نباشد. در چنین جامعه‌ایی، شاعر یا نویسنده‌ی آگاه و متعهد زبان به انتقاد طنزآمیز می‌گشاید؛ بنابراین طنزنویس با استفاده از این نوع ادبی، «معایب و مفسدات جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به‌صورت اغراق‌آمیز، یعنی زشت‌تر و بدترکیب‌تر از آنچه هست نمایش می‌دهد تا صفات و مشخصات آن‌ها روشن‌تر و نمایان‌تر جلوه کند و تضاد عمیق موجود با اندیشه‌ی یک زندگی عالی و معمول آشکار گردد. بدین ترتیب قلم طنزنویس با هر چه مرده و کهنه و واپس زده است و با هر چه زندگی را از رشد و پیشرفت باز می‌دارد، بی‌گذشت و چشم‌پوشی مبارزه می‌کند و می‌کوشد تا خطاکاران را به خطای خود متوجه سازد و معایب و نواقصی که در حیات اجتماعی پدید آمده است، برطرف کند و هدف آن اصلاح و تزکیه است نه ذم و قدح و

مردم‌آزاری» (آرین پور، ۱۳۵۷: ۳۶) یکی از اساسی‌ترین عنصری که حافظ در اشعار خود مطرح می‌کند و به شدت از آن بیزار است ریاکاری و عوام‌فریبی متظاهران به دین و شریعت و صاحب‌منصبان است. حافظ از تناقض درونی و بیرونی این اشخاص در قالب طنز انتقاد می‌کند. در انتقادات طنزآمیز وی شخصیت‌هایی چون: واعظ، زاهد، صوفی، محتسب، شیخ، مفتی و امام شهر هیچ‌کدام از گزند طنز نیش‌دار وی در امان نیستند؛ زیرا حافظ همه‌ی آن‌ها را ریاکار می‌داند. در بیت زیر شیخ، مفتی و محتسب روزگار خود را و هم‌چنین خودش را نیز شراب‌خوار و ریاکار می‌داند، حافظ با انتساب تزویر به خودش از نیش قلم خود کاسته است و ضمن این‌که بر تأثیرگذاری این انتقاد طنزآمیز افزوده است، باعث شده از گزند این گروه ریاکار (شیخ، مفتی و محتسب) مصون ماند:

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۳۸)

در آثار طنزآمیز عبید نیز انتقاد از ریاکاری نمودهای فراوانی دارد. تمام اشخاصی که حافظ با دید منفی به آن‌ها نگریسته است با همان دیدگاه در آثار عبید نیز مطرح شده‌اند. محتسب شراب‌خوار، صوفی حقه‌باز و ریاکار، خطیب و واعظ نادان و امام نماز فروش است. در بیت زیر عبید نیز مانند حافظ صوفیان روزگار خود را صوفی‌نمایی می‌داند که به انگیزه‌ی نام و شهرت گرد مسجد و محراب می‌گردد و در یک کلام آن‌ها را ریاکار می‌داند:

صوفی و گوشه‌ی محراب و نکونامی زرق ما و میخانه و دردی کش و بد نامی چند

(عبید، ۱۹۹۹: ۹۷)

۲-۱۶-۲ شرایط سیاسی: *انجمن علمی زبان ادبیات فارسی* *وزارت علوم، تحقیقات و فناوری*
 ظلم و ستم بیش‌ازحد حاکمان در طول تاریخ همواره بر زندگی مردم سایه‌ی تاریکی انداخته است. قدرتمندان ظالم برای رسیدن به امیال خود از هیچ ظلم و جورری بر مردم بیچاره خودداری نکرده‌اند. خاصه در روزگار حافظ و عبید که اقوامی مستبد و وحشی بر تمام نقاط ایران استیلا یافتند. در اشعار طنزآمیز حافظ و کلیات عبید اعتراض به ظلم و استبداد حاکمان بازتاب بسیار دارد. این حکایت عبید نمونه‌ای از این اعتراضات طنزآمیز است:

«دهقانی در اصفهان به در خانه‌ی بهاء‌الدین صاحب دیوان رفت. با خواجه‌سرای گفت: برو خواجه را بگوی که خدا بیرون نشسته است با تو کاری دارد. با خواجه بگفت. به احضار او اشارت کرد. چون در آمد پرسید که تو خدایی؟ گفت آری. گفت چگونه؟ گفت حال آنکه من پیش دهخدا و باغ خدا و خانه خدا بودم. نواب تو ده و باغ و خانه از من به ظلم بستند خدا بماند.» (همان: ۳۰۵)

حافظ نیز به ظلم و ستم عاملان حکومت بر مردم اشاره می‌کند. در ابیات زیر که مربوط به دوره فرمانروایی جلال‌الدین مسعود اینجوست، یکی از عمال شاه، استری از حافظ دزدیده و به اصطبل شاه برده است، حافظ با این ابیات از او انتقاد می‌کند:

در سه سال آنچه بیندوختم از شاه و وزیر همه بر بود به یک دم فلک چوگانی

دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی بسته بر
آخور او استر من جو می خورد تویره افشانند به من گفت مرا می دانی
هیچ تعبیر نمی دانمش این خواب که چیست؟ تو بفرمای که در فهم نداری ثانی

(حافظ، ۱۳۸۱: ۶۹۸)

۲-۱۶-۳ اوضاع اقتصادی:

یکی از پی‌آمدهای زیان‌بار هجوم مغولان به ایران، تغییر وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم و گرفتار شدن آن‌ها در ورطه‌ی فقر است. بازتاب این وضعیت در حکایات عبید به‌وفور به چشم می‌خورد. مثلاً در حکایت زیر عبید با بیانی طنزآمیز می‌گوید آن‌قدر فقر اقتصادی جامعه را فراگرفته که حتی بازار دزدی دزدان نیز کساد است: «دزدی در خانه‌ی ابوبکر ربابی رفت. چندان‌که جست چیزی نیافت. چون به در خواست رفت ابوبکر خنده‌ای بزد و تیزی رها کرد. دزد گفت به ریشتم ای مردک، خوش بخند که خوش خان و مانی آکنده داری.» (عبید، ۱۹۹۹: ۲۸۷) در اشعار حافظ نیز به مسائل اقتصادی و فقر اشاره شده است؛ اما چون در قالب طنز بیان نشده در این مقاله به آن پرداخته نمی‌شود

۲-۱۶-۴ شرایط فرهنگی:

در این دوره از لحاظ فرهنگی نیز ایران دچار انحطاط شده و فرهنگ پربار گذشته‌ی کشورمان دچار تحولات ناخوشایندی گردیده است. یکی از مظاهر این انحطاط بی‌ارزش شدن علم و ادب و ارج نهادن به عالمان و دانشمندان و ترقی‌نالایقان و عالم‌نماهاست، آن‌گونه که به قول عبید، جاهل دولت یار است و عالم و دانشمند فاقد عقل معاش. در اشعار حافظ و آثار عبید این شرایط وخیم به‌وضوح بازتاب داده شده است. عبید در حکایت زیر از فلاکت و تیرگی زندگی دانشمندان روزگار خود چنین یاد می‌کند:

«لولئی با پسر خود ماجرا می‌کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطالت به سر می‌بری، چند با تو بگویم که ملق زدن بیاموز و سگ از چنبر رهانیدن و رسن‌بازی تعلم کن تا از عمر برخوردار شوی، اگر از من نشنوی به خدا تو را در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد.» (همان: ۲۸۳)

حافظ نیز با انتقادی طنزآمیز آشکارا می‌گوید که در روزگارش نادانان صاحب جاه می‌شوند:

فلک به مردم نادان دهد زمام امور تو اهل دانش و فضلای همین گناهت بس

(حافظ، ۱۳۸۱: ۳۹۲)

۲-۱۶-۵ دین و مذهب:

در جامعه‌ی قرن هشتم علاوه بر معایب سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی دامنه‌ی فساد به حوزه دین و طریقت نیز راه یافته است و عده‌ی بی‌شماری در لباس دین به برای رسیدن به امیال خود به فعالیت مشغول بودند. حاکمان برای مشروعیت حکومت خود دست به دامان شریعت می‌شدند، صوفیان، واعظان، زاهدان، خطیبان و قاضیان مزور برای دستیابی به مطامع دنیوی خود دین را وسیله دستیابی به اهداف خود قرار می‌دادند؛ «مردم این عصر مسلمان نمایانی هستند که ریا و تظاهر و عوام‌فریبی شعار آن‌ها است. از امیر مقتدر آدمکشی چون مبارز الدین که در دین تعصب شدید دارد و خود را امیر غازی و نایب امیرالمؤمنین می‌خواند تا آن حاجی مردم‌فریب و بی‌مروت، از واعظ منبرنشین ریاکار تا آن بازاری ساده همه در لباس دین به مردم‌فریبی و بازارگرمی مشغول‌اند و منافع شخصی خود را به قیمت نابودی هر که شده طلب می‌کنند.» (صاحب‌اختیاری، ۱۳۷۵: ۵۷) بنابراین یکی از کارکردهای موضوعی طنز در آثار عبید و دیوان حافظ نگاه آن‌ها به دین است. البته حافظ و عبید مخالفتی با دین و مذهب آن ندارند و انتقادات آن‌ها بر خود دین نیست؛ بلکه بر کسانی است که در لباس دین و پی کسب منافع خود سبب مخدوش شدن سیمای دین و دین‌داران حقیقی می‌شوند. مثلاً در بیت زیر حافظ معتقد است شیخ به دلیل این‌که عبادت با ریا آمیخته است، در روز رستاخیز با رند شراب‌خوار هم‌رتبه خواهد بود:

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود / تسبیح شیخ و خرقه رند شراب‌خوار (همان: ۳۶۸)

در بیت زیر نیز به صراحت عبادت شیخان روزگارش را عوام‌فریبی می‌داند:

زرهم می‌فکن ای شیخ به دانه‌های تسبیح / چو مرغ زیرک افتد نقتد به هیچ دامی
(همان: ۶۵۳)

عبید نیز در حکایت زیر با زبانی طنزآمیز بی‌دینی متولیان دین را بیان می‌کند:

«خطیبی را پرسیدند که مسلمانی چیست؟ گفت: من مردی خطیبم مرا با مسلمانی چکار است؟» (عبید، ۱۹۹۹: ۳۰۳)

خطیبی یکی از مشاغل دینی است که از شروط آن مسلمانی است؛ اما در این حکایت عبید اعتراف می‌کند که خطیبان روزگارش از مسلمانی بویی نبرده‌اند.

حافظ در بیان طنزآمیز خود زبانی مؤدبانه و عقیف دارد و زیرکانه عمل می‌کند. طنزهایش عموماً کم‌رنگ و ملایم است. کاربرد تکنیک‌های طنزپردازی در اشعار وی تعمدی و به قصد آفرینش طنز نیست؛ بلکه حافظ از طنز به‌عنوان یک اسلوب هنری در اشعار خود استفاده می‌کند. در اکثر ابیات طنزآمیز حافظ مشاهده می‌شود که چند تکنیک طنزپردازی با هم به کار گرفته شده است. طنز حافظ بیشتر از آنکه خواننده را بخنداند به تفکر وامی‌دارد. عبید برخلاف حافظ یک طنزپرداز است و طنزپردازی روش و سبک نویسندگی وی است و همان جایگاهی که حافظ در شعر دارد او در طنز دارد. عبید در خلق آثار طنزآمیز خود از تکنیک‌های طنزآمیز تعمداً استفاده می‌کند. زبانش در طنز نیش‌دار و گزنده است که گاه به هزل و هجو می‌گراید. عبید برای انتقال پیام اصلی خود که همان انتقاد اجتماعی است حوزه‌ی وسیعتری انتخاب کرده و برای رسیدن به اهداف خود از نظم و نثر هر دو بهره گرفته است. تشابه عمده‌ایی که در نگاه طنزآمیز هر دو مشاهده می‌شود مبارزه و انتقاد آن‌ها از ریاکاری و تظاهر صاحبان قدرت و دین است. عبید نسبت به حافظ در بیان انتقادات خود شجاعت و جسارت بیشتری دارد و صریح و بی‌پرده سخن می‌گوید اما حافظ محتاطانه عمل کرده و سخنانش را در پرده و کنایه وار بیان می‌کند. در پایان این پژوهش بدین نتیجه رسیدیم که عبید از تکنیک‌های بیشتری برای طنز آفرینی در آثار خود بهره گرفته است، به همین دلیل چاشنی طنز در آثار وی پررنگ‌تر از دیوان حافظ است.

فهرست منابع

- وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
- آراین پور، یحیی. (۱۳۵۷). *از صبا تا نیما*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- اصلانی، محمدرضا. (۱۳۸۵). *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*. تهران: انتشارات کاروان.
- هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
- جوادی، حسن. (۱۳۸۴). *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*. تهران: کاروان.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۹۰). *حافظ حافظه ماست*. تهران: قطره.
- داد، سیما. (۱۳۷۱). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*. ج ۹. موسسه لغت‌نامه دهخدا.
- زاکانی، عبید. (۱۹۹۹). *کلیات عبید زاکانی*. به کوشش محمدجعفر محجوب. نیویورک، ایالت متحده آمریکا: Bibliotheca Persica Press
- سلیمانی، محسن. (۱۳۹۱). *اسرار و ابزار طنزنویسی*. تهران: سوره مهر.
- شمس‌الدین محمد، حافظ. (۱۳۸۱). *دیوان حافظ*. تصحیح محمد قدسی. تهران: چشمه.

- صاحب‌اختیاری، بهروز؛ باقر زاده، حمید. (۱۳۷۵). عبید زاکانی لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران. تهران: اشکان.

- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات ایران. ج ۲. تهران: فردوس.

- نیکو بخت، ناصر. (۱۳۸۰). هجو در شعر فارسی. تهران: دانشگاه تهران.

مقاله‌ها:

- شوقی نوبر، احمد. (۱۳۷۲). طنز و شیوه‌های گوناگون آن. کیهان اندیشه. خرداد و تیر. صفحه ۱۱۲-۱۲۶.

- ناصری، ناصر. (۱۳۸۵). طنز و جلوه‌های شکل‌گیری آن در ادب فارسی. فصل‌نامه ادبیات فارسی. سال سوم. شماره

۷. صفحه ۷۹-۱۱۱.

پایان‌نامه:

- دهقانیان، جواد. (۱۳۸۶). بررسی محتوا و ساختار طنز در نثر مشروطه. راهنما: دکتر محمدحسین کرمی، دکتر زهرا

ریاحی زمین دانشگاه شیراز.

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir